

بایسته‌های مدیریت سیاسی شهر در نظریه‌های انتقادی پسامدرن

افشین متقی* - دانشیار جغرافیای سیاسی، دانشکده علوم جغرافیایی، دانشگاه خوارزمی

تاریخ ارسال: ۱۳۹۷/۰۶/۲۶ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۱/۲۴

چکیده

امروزه، شهرها، با جمعیت فزاینده و استفاده روزافزون از منابع، از چنان پیچیدگی و مسائلی برخوردارند که توجه بسیاری از حکمرانان و سیاست‌ورزان را به خود جلب کرده‌اند. کلان‌شهرهای امروزی با جمعیت پرشمار و استفاده حداکثری از منابع، چالش‌های پُرمنافشه‌ای در سپهر سیاسی کشورها پدید آورده‌اند. مسائل و مناسبات شهری در جغرافیا در زیرشاخه‌هایی چون جغرافیای شهری (در ایران با نام جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری، جغرافیای سیاسی، یا ژئوپلیتیک شهری) بررسی می‌شود. شهر در جهان امروز گسترده‌ترین و پیچیده‌ترین فضایی است که در آن ابعاد مهم سیاست و قدرت متبلور می‌شود. مجموعه متعدد و متنوعی از ساختارها و نهادهای مالی - پولی و سیاسی، انجمن‌ها، مؤسسه‌ها و شرکت‌ها و ساخت‌های دولتی شهر را به یکی از فضاهای بازیگری مهم و سرنوشت‌ساز در کشورها تبدیل کرده است. به دلیل اهمیت مسائل و معضلات مدیریتی - سیاسی کلان‌شهرها، که در ابعاد کشوری نیز تبلور می‌یابد، پژوهش حاضر با روش توصیفی به بررسی چگونگی مدیریت سیاسی شهر از منظر نظریه پساساختارگرایی پرداخته است. نتایج نشان می‌دهد ساده‌سازی و استانداردسازی فضا در شهرها یکی از مهم‌ترین کاستی‌های مدیریت سیاسی آن محسوب می‌شود؛ به گونه‌ای که شهرها، به ویژه در کشورهای در حال توسعه، از ساختار پیچیده سیاسی، اقتصادی، و محیطی قدرت‌محور به چارچوب هندسی - رقابتی توسعه‌محور تقلیل یافته‌اند. در یک نمونه عینی، در کلان‌شهر تهران با مدیریتی هندسی - فیزیکی صرفاً به گردش سرمایه و سودآوری در فضای این شهر توجه شده است که نتیجه آن افزایش لجام‌گسیخته ساخت و سازها، تخریب طبیعت، انفجار جمعیت، و نیز تشدید فاصله مرکز - پیرامون است.

کلیدواژه‌ها: پساساختارگرایی، شهر، مدیریت سیاسی، فضا، نظریه‌های انتقادی.

مقدمه

مدیریت سیاسی در اغلب کشورهای جهان سوم با پی‌گیری از نوعی سامان‌دهی سیاسی، که برنامه‌ریزی به‌ویژه برنامه‌ریزی شهری را به نگاه فیزیکی و هندسی تقلیل داده، همواره سیاست توسعه فیزیکی محض را پیشه خود ساخته است. این نوع سیاست، که برآیندی از هندسه‌گرایی در مدیریت سیاسی است، بهترین شیوه مدیریتی را ترکیب روش‌های سیاسی و توسعه‌گرایانه می‌داند. این نوع مدیریت سیاسی دارای نگاه طبقه‌بندی‌شده، خطی، جداسازنده، و از هم گسلنده است (تورس، ۲۰۱۴: ۱۳). به دیگر سخن، فضایی که با نگرش هندسه‌گرایی و توسعه‌محوری مدیریت می‌شود در پی کاستن و تقلیل‌گرایی است و محیط پیچیده و چندوجهی شهر را به صورت نقطه، خط، سطح، و پروژه‌های ساخت‌وساز می‌نگرد (اسمیت، ۲۰۰۶: ۵۶). در اروپا و در خلال سده‌های هجدهم و نوزدهم میلادی که شهرها رشدی شتابان یافتند، چنین نگاهی دست برتر را در اختیار داشت.

مهم‌ترین ابزار مدیریتی در یک جامعه به شیوه توسعه‌محوری و هندسه‌گرایی «نقشه» است؛ نقشه، به‌مثابه یک «نگاشت»، جامعه را به صورت شکل‌های هندسی نمایش می‌دهد و از این طریق رابطه‌های پیچیده یک جامعه را به یک برگه کاغذ صاف و مسطح وارد می‌کند. در این برگه کاغذ، شهر باید به صورت «خوانا» ترسیم شود؛ بدین معنی که پدیده‌های فیزیکی و عینی باید حفظ شوند (به‌ویژه ساختمان‌ها و خیابان‌ها) و پدیده‌های غیرفیزیکی (مانند جنبش و سیلان و تعامل اجتماعی شهر) نیز حذف شوند. بنابراین، در یک نقشه، شکل اجتماعی بسیار منحصربه‌فردی به‌وجود می‌آید. در یک نقشه، جامعه به صورت تک‌خطی ترسیم شده است و فقط مجموعه‌ای از خطوط هندسی در آن دیده می‌شود. این خط (نقشه) فضاها را مرزبندی می‌کند. ساختمان‌ها، خیابان‌ها، و دیگر چیزها هر چند به صورت‌های مختلف نشان داده می‌شوند، همه این نمایش‌ها با ارجاع به نظریه «خوانش‌پذیری»^۱ به‌وجود می‌آید. در این نمایش، «تساوی کارکردی»^۲ به‌عنوان مبنای توسعه و مدیریت شهر قرار می‌گیرد. بر این اساس، واحدهای استاندارد به ارتفاعات جدید منتقل می‌شود؛ یک چیز براساس چیز دیگر و به‌گونه‌ای خوانده می‌شود که به‌عنوان معیار و استاندارد اندازه‌گیری از دیگر چیزها کاربردی‌تر باشد و هرچه چیزی بیشتر کاربردی شود استانداردتر می‌شود (ثریفت، ۲۰۰۳: ۹۶). چنین نظریه‌پردازی‌هایی از «طبقات» به پیدایش فضاهای «اقلیدسی»^۳ مرتبط با ارتفاع، عمق، اندازه، و تقریب منجر می‌شود. بنابراین، نظریه ساختارگرایی فضا را به‌مثابه یک سطح می‌نگرد که به‌وسیله بازی ساختارهای موجود شکل گرفته است. «استفاده از استعاره‌ها، که کم و بیش اقلیدسی‌اند، بدین معناست که نظریه ساختارگرایی می‌خواهد یک واقعیت اقلیدسی از موجودیت‌هایی را تولید کند که ماهیتاً دارای اندازه‌های گوناگون و چندبُعدی هستند و آنگاه آن‌ها را در فضاهای اجتماعی همگن و مجزا جای دهد» (مرداک، ۱۳۹۲: ۴۹). از این روی، فضای معرفی‌شده از سوی ساختارگرایان، بسیار آراسته و آکنده از فضاهای «توپوگرافی» است. نظریه پسا‌ساختارگرایی با واردکردن نقدهای بنیادی به چنین نگرش‌هایی، بر آن است که اگر برنامه‌ریزی بخواهد به جدایش و تفکیک موجودیت‌های شهری و سازمان‌دهی‌گزینی فضای شهر، آن هم بر پایه مداخله قدرت سیاسی دست یازد، ره به کعبه مقصود نخواهد برد؛ زیرا شهر مانند یک فضای بسیار پیچیده و چندبُعدی است و هیچ‌گاه نمی‌توان در یک فضای درهم‌تنیده و چندوجهی به ساده‌سازی و انفکاک دست زد. جریان‌ها و فضاهای پیچیده همواره در برابر هر نوع گزینش و یکسان‌سازی مقاومت می‌کنند و برآیند این مقاومت درهم‌ریختگی و ناکارآمدی برنامه‌ریزی‌هاست (واتمور، ۲۰۰۲: ۳۳). در این پژوهش، با واکاوی ابعاد و زوایای گوناگون نگرش اقلیدسی به

1. legibility
2. functional equivalence
3. Euclidean

ساخت سیاسی شهرها، به ارزیابی این نوع نگرش و پیامدهای آن از نظرگاه پساساختارگرایی خواهیم پرداخت. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد کلان‌شهرها، به‌ویژه در جوامع جهان سوم، آغاز و فرجام همه شبکه‌ها و رشته‌ها را در دست می‌گیرند و خود به فرآوری و پخش ساختار بهنجار فضای شهری دست می‌زنند و به پیرامون منتقل می‌کنند.

مبانی نظری

نظریه‌های انتقادی پسامدرن

تحولات فکری - فلسفی در اواخر قرن بیستم، چرخش‌هایی در نظم و محتوای نظریه‌ها به‌وجود آورد که می‌توان از نظر روش‌شناسی همه آن‌ها را با عنوان «نظریه‌های انتقادی پسامدرن» بررسی کرد (تاجیک، ۱۳۹۲: ۶۹). مهم‌ترین شاخه‌های این نظریه‌ها را می‌توان در چند عنوان کلی طبقه‌بندی کرد (افضلی و امیری، ۱۳۹۰: ۴۶):

۱. ساختارگرایی؛ ۲. پساساختارگرایی؛ ۳. چرخش زبان‌شناختی؛ ۴. پسامارکسیسم؛ ۵. فمینیسم.

مجموعه این نظریات چرخش‌هایی را به‌ویژه در مخالفت با نظریه پوزیتویسم مطرح کرد. ویژگی‌هایی همچون جهان‌شمولی، آزمون‌پذیری، و قابلیت تعمیم در نظریه پوزیتویسم سبب شد تا تقریباً از دهه ۱۹۹۰ اندیشمندان حوزه فلسفه و علوم انسانی به پردازش چارچوب‌هایی برای مطالعه پدیده‌های «محلی، کیفی، و منحصر به فرد» بپردازند. این سه ویژگی جدید دقیقاً در تقابل با سه ویژگی اساسی نظریه پوزیتویسم قرار می‌گرفت و بنیادهای هستی‌شناختی و روش‌شناختی تازه‌ای برای ورود به مسائل می‌گشود. از نظر روش‌شناختی، به مجموعه روش‌های نظری - انتقادی پسامدرن روش «فرااثبات‌گرایی» گفته می‌شود (کریمی، ۱۳۹۰: ۱۴۳). نظریه‌های انتقادی پسامدرن یا فرااثباتی دارای ویژگی‌ها و مدعیاتی است که از آن جمله می‌توان به ضدیت با فراتر رفتن از موضع شناخت‌شناسی، ضدیت با شالوده‌گرایی و عقاید و مواضع فوق طبیعی، رد اینکه دانش را می‌توان نماینده دقیق واقعیت برشمرد، رد حقیقت به‌عنوان جلوه‌ای از واقعیت، رد یک عقیده نهایی به توصیف اصیل و مشروع، رد وجود یک لغت به معنای نهایی، رد اصول و تمایزها و مشخصاتی که برای همه زمان‌ها، مکان‌ها، و اشخاص ثابت و مشخص‌اند، و بدگمانی و تردید نسبت به فراروایت‌ها اشاره کرد (افضلی و کیانی، ۱۳۸۹: ۱۰۷). به عبارت دیگر، به بی‌طرف بودن یافته‌های علمی و نیز بی‌طرفی دانشمندان به دیده تردید می‌نگرند و می‌کوشند کاخ غرور انسان عصر روشنگری را، که عقل و دانش تجربی خود را شکافنده جوهر واقعیت می‌داند، ویران کنند. از دیدگاه آن‌ها، اصولاً جدایی ذهن و عین وجود ندارد و نمی‌توان واقعیت خارج از من را به رسمیت شناخت. جدول ۱ تفاوت‌های هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، و روش‌شناختی نظریه‌های انتقادی پسامدرن با نظریه پوزیتویسم را نشان می‌دهد.

جدول ۱. تفاوت‌های هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، و روش‌شناختی نظریه‌های انتقادی پسامدرن با نظریه پوزیتویسم

نظریه	پژوهش‌های انسانی	هستی‌شناسی	معرفت‌شناسی	روش‌شناسی
اثبات‌گرایی	پوزیتویسم پیش از دهه ۱۹۹۰	عینی، آزمایشگاهی، مشاهداتی	منطقی - ریاضیاتی (علت‌کاوی)	تبیین (ریاضیات، هندسه، فیزیک، و علوم تجربی)
ساختارگرایی		عینی، متنی، ادراکی	معنایابی از طریق کاوش ساختارها	توضیحی - تفسیری
فرااثبات‌گرایی	پساساختارگرایی	ذهنی، متنی، ادراکی	معناکاوی از طریق کاوش توأمان ساختار-عاملیت	هرمنوتیکی، گفتمانی
پسامارکسیسم		ذهنی، میدانی	کاوش فراطبیقات (جنسیت، قومیت/ نژاد و فرهنگ)	گفتمانی

(منبع: نگارنده)

با توجه به اینکه پژوهش حاضر بر نظریهٔ پسا ساختارگرایی به عنوان یکی از نحله‌های نظریات انتقادی پسامردن تأکید دارد و کوشیده است شیوه‌های مدیریت سیاسی شهر (فضا) را از رهگذر این نظریه بررسی کند، در ادامه به معرفی نظریهٔ پسا ساختارگرایی پرداخته خواهد شد.

پسا ساختارگرایی

پسا ساختارگرایی از واکاوی متون و تولید معنای متنی پدید آمد. از اینجاست که این رویکرد به آسانی به گستره‌های فرهنگی وارد شد و نشان داد چگونه ردپاهای وسیع هنر می‌تواند به شیوهٔ متنی «خوانده» شود (پلاگر، ۲۰۰۸: ۵۹).

رواج فلسفهٔ تکثرگرایی در ابعاد مختلف علوم انسانی و جهان‌بینی‌های حاکم قرن بیستم و تقویت منش تساهل و تسامح و تسری آن‌ها به حوزهٔ مطالعات ادبی و رویکردهای نقادانه (نظریه و نقد ادبی) در غرب ماهیتی دموکراتیک و بسیار پذیرنده به این حوزه بخشیده و آن را مانند سایر حوزه‌های اندیشه به مبحثی میان‌رشته‌ای و متشتت تبدیل کرده است. این نظریه به گسترش و تنوع رهیافت‌های جدید در قرائت و تحلیل انواع متون از جمله متون ادبی منجر شده است. پسا ساختارگرایی در اواخر دههٔ ۱۹۶۰ در پی انتشار آرای برخی متفکران تأثیرگذار همچون ژاک دریدا، رولان بارت، ژاک لاکان، و میشل فوکو به وجود آمد (گودرزی، ۱۳۹۱: ۲۹). این نظریه این امکان را فراهم می‌آورد که بینش‌هایی برای ساخت نظریه‌های جدید ایجاد شوند. این رویکرد، همچنین ایجاد فضاهای فرضی جدید را ممکن می‌سازد؛ چنان که گویی از دنیاهای نزدیک‌شدهٔ علوم فضایی و ساختارگرایی مارکسیستی راهش را جدا کرده است. از این رهگذر، پسا ساختارگرایی بر آن است که هرگونه جغرافیای انسانی انتقادی باید به شیوه‌هایی توجه کند که در آن معناها به گرد مکان‌های مختلف و جهان‌های زیستی گونه‌گون می‌چرخند، در درون آداب اجتماعی پیچ و تاب می‌خورند، و درون رابطه‌هایی از قدرت بافته می‌شوند (مرادی و افضل، ۱۳۹۲: ۱۱۹). این امر برای شماری از پژوهشگران ابزاری شده تا خواهان فضاهایی باشند که رویکرد پوزیتویستی آن نادیده گرفته شده است. چنین نظریه‌ای به دنبال قدرت‌بخشیدن و رهاساختن (جهت‌دهی عقیده‌ای) گروه‌های اجتماعی است که پیش از این به وسیلهٔ رویکردهای جغرافیای شهری - سیاسی مرسوم مورد غفلت واقع شده بودند (نائس، ۲۰۱۲: ۸۴). نظریهٔ پسا ساختارگرایی در مدیریت سیاسی نوعی بینش است؛ بینشی که معتقد است معنا و هویت از تعامل رابطه‌های پیچیده و چندوجهی و خوانش‌های گوناگون برآمده از این رابطه‌ها فهمیده و برساخته می‌شود (کاویانی راد و قره‌بیگی، ۱۳۹۵: ۲۸۱). جغرافیای پسا ساختارگرایی در کوشش برای برگرداندن این مسئله است که چگونه گروه‌ها و کنشگران اجتماعی در مواجهه با تمایلات هژمونیک در درون یک سامانه، به عنوان یک کل، در فضایی مخالف و ناهمساز عمل می‌کنند. از این روی، بیشتر کوشش‌ها برای نشان دادن ماهیت گستردهٔ مقاومت در مکان‌یابی‌های گوناگون فضایی منعطف می‌شود (انگرمولر، ۲۰۱۴: ۶۶-۶۹).

روش تحقیق

پژوهش حاضر از جنبهٔ هدف و ماهیت جزو تحقیقات کاربردی است و از جنبهٔ روش در زمرهٔ تحقیقات کیفی قرار می‌گیرد. روش به کاررفته در این تحقیق توصیفی - تحلیلی است و اطلاعات مورد نیاز از طریق مطالعات کتابخانه‌ای و اسنادی گردآوری شده است.

بحث و یافته‌ها

پسا ساختارگرایی و مدیریت سیاسی شهر

با وجود دغدغه‌هایی که برای مهار به رشد لجام‌گسیختهٔ شهر وجود داشت، قانونمندان موثر فضای شهری فقط در

سال‌های میانی سده نوزدهم میلادی از سوی حکومت‌های اروپایی به اجرا درآمد (هیلمان، ۲۰۰۸: ۴۲۸). این قانونی‌سازی با عنوان بهداشت همگانی و دیگر قوانین مربوط به رفاه شهری در انگلستان و دیگر دولت‌های اروپایی به اجرا گذاشته شد. برآیند این قانون‌گذاری‌ها به «خواست حکومتی شهر»^۱ انجامید و صورت‌های فضایی جدیدی را به عرصه شهری وارد ساخت (مرداک، ۱۳۹۲: ۶۹). برای نمونه، در انگلستان، رمزگان^۲ و استانداردهایی برای گسترش ساختمان‌ها و خیابان‌ها در خلال سال ۱۸۷۰ میلادی معرفی شد. مشابه چنین روندی در ایران و در شهر تهران از دهه ۱۳۵۰ به بعد انجام پذیرفت. برآیند این روش، فشرده‌سازی شهر بود. مشخصات نواحی شهری فشرده، ساختمان‌های همجوار، و خیابان‌هایی با فضاهای بینابینی محدود و مطلوب برای زیباسازی و ایجاد زیست سبز است. شهر فشرده حجم بسیار بالایی از ساخت‌وساز را با بالاترین تناسب در پوشش سطحی زمین امکان‌پذیر می‌ساخت (آنگرمولر، ۲۰۰۷: ۶). نسبت زمین‌های نفوذناپذیر به نفوذپذیر بسیار بالاست و معمولاً شرایط برای ایجاد زیست گیاهی و جانوری در آن بسیار مهیاست (لائام، ۲۰۰۲: ۱۳). با این حال، خطر چنین نگرشی این است که در حاکمیت «فشرده‌سازی شهر»^۳ طبیعت به امری ثانوی تبدیل می‌شود؛ بدین معنی که پس از آنکه همه ساخت‌های دیگر به پایان رسید، درباره طبیعت تصمیم‌گیری می‌شود و دقیقاً برابر با نوش‌دارو پس از مرگ سهراب است. برنامه‌ریزان، با اینکه در یک شهر فشرده گیاهان و دیگر موجودات طبیعی را به مثابه کارگزاران فعال در ساخت محیط زیست به‌شمار می‌آورند، در نگاه آنان، فرایندهای طبیعی هنوز هم به مثابه چیزهایی است که در بیرون از شهر قرار دارند یا به دیگر سخن فرایندهای طبیعی فضاهای وحشی در شهر هستند که توسعه آن‌ها برابر با ساخت‌وساز در زمین‌های بایر است (مرداک، ۱۳۹۲: ۶۶). یکی از کلیدی‌ترین ابزارها برای چنین کاری در شهر تهران حجم فزاینده خانه‌سازی است. از همین روی، باید از روندی با نام «هرم‌های تراکمی»^۴ یاد کرد که ساخت‌وساز متراکم و پیوسته را در مکان‌های «بایر»^۵ توجیه می‌کند (قراگوزلو، ۲۰۰۴: ۹). این روند، که مطالعه «گنجایش شهری»^۶ نیز نامیده می‌شود، می‌تواند در گسترش نواحی شهری که تا پیش از این نادیده انگاشته شده بود کارساز باشد (اریکسون، ۲۰۱۳: ۲۲۳). این روند راه را برای پیش‌رانه‌شدن حکومتی‌سازی شهر تهران هموار می‌کند. پی‌رفت چنین روندی این است که فضاهای طبیعی شهر تهران باید تا آنجا که ممکن است فشرده شود و از این رهگذر مکان‌ها و زمین‌های بایر، که زیست طبیعی دارند، توسعه یابند (متقی و قره‌بیگی، ۱۳۹۳: ۶۹).

با چنین تلقی‌ای از توزیع قدرت، موضوع سیاست نیز رقابت گروه‌هایی می‌شود که هیچ یک توان سلطه کامل ندارند و نهاد سیاست نیز عرصه سیال و مستمر چانه‌زنی برای حل مسالمت‌آمیز تضادها و تخصیص ارزش‌ها قلمداد می‌شود. از دیدگاه انتقادی، در شیوه مدیریتی و حاکمیتی مبتنی بر توسعه، شهروندان از متن روابط اجتماعی تجرید می‌شوند و صرفاً به ابزاری برای به قدرت رسیدن نخبگان رقیب بدل می‌شوند. این گونه «مشارکت حداقلی» حفظ ثبات سیاسی بیانگر مدلی بازارگونه از سیاست و اختراع جامعه‌ای رقابتی است که نخستین نیازش مدیریت ساخت‌وساز، توسعه فیزیکی، و افزایش درآمد بوده است (کاویانی و قره‌بیگی، ۱۳۹۷: ۲۷۶). در مقابل، شیوه مدیریت سیاسی در نظریه پسا ساختارگرایی به گونه‌ای است که توسعه فیزیکی جای خود را به توسعه اکولوژیک می‌دهد و هدف فیزیکی - عینی شهر به رابطه‌ای متنی - گفتمانی تبدیل می‌شود. در چنین فضایی، کنش سیاسی صرفاً منحصر به فعالیت نخبگان نخواهد ماند، بلکه همگان را

1. urban will to government
2. codes
3. urban compaction
4. pyramids of intensity
5. brownfield
6. urban capacity

درگیر می‌کند. مدیریت سیاسی شهر از طریق «سیاست تفاوت»، با بازاندیشی در مفهوم شهروندی، بر ضرورت شنیده شدن همه صداهای جامعه و دربرگیری مطرودان (اقلیت‌ها و حاشینه‌نشینان) تأکید می‌کند (عباس‌زاده، ۱۳۹۵: ۳۳۹).

پس، در حالی که فشرده‌سازی طبیعت درون شهرها به‌ناچار گسترش آن را در پی دارد، با رشد شهر، اصلی‌ترین خاستگاه فشار شهری بر روی جهان طبیعت را می‌توان به نواحی پیرامونی شهر تهران و چه بسا دیگر شهرهای ایران نسبت داد. از آنجا که سوخت‌وساز شهر تهران نیز همانند بیشتر شهرهای مدرن اساساً خطی است، منابع چنین شهرهایی از طریق سامانه شهری بدون هیچ‌گونه نگرانی درباره خاستگاه‌های آن یا میزان پسماند آن مکیده می‌شود (مدنی‌پور، ۲۰۰۶: ۴۳۵). براینده چنین سامانه‌ای حجم بسیار زیاد فرآورده‌های پسماند است که با سامانه‌های طبیعی ناسازگار است. غذا فرآورده مصرفی بسیار مهم در شهر است که، مانند پساب، در رودخانه‌ها و آب‌های ساحلی تخلیه می‌شود. مواد خام از طبیعت استخراج می‌شود و با ترکیب و فرایندهای دیگری، به‌عنوان کالا، به دست مصرف‌کنندگان می‌رسد و شکل نهایی آن زباله‌هایی است که نمی‌توان آن را در جهان طبیعی به‌شکل موثر بازیافت کرد (رویلت، ۲۰۰۹: ۱۹۸). در چنین فرایندهایی است که شهر تهران به‌گونه‌ای فزاینده محیط زیست بیرونی خود را دیگرگون می‌کند. از این رهگذر، برنامه‌ریزی اقلیدسی تهران نه‌تنها از جریان ورود و خروج مواد به این شهر پیشگیری نمی‌کند، بلکه پیرایش‌ها و حتی دیگر شهرهای ایران را نیز به مناطق بهره‌کشی تبدیل می‌کند. چنین واقعیتی نشان از آن دارد که حتی اگر فشرده‌سازی، جداسازی، و سامان‌دهی گزینشی - سیاسی کامل در شهر تهران به‌وجود آید، جریان مواد ادامه خواهد یافت. در واقع، نه‌تنها ادامه خواهد یافت، بلکه رو به فزونی خواهد رفت. بنابراین، پیداست مهم‌ترین تأثیرات بوم‌شناختی شهرها را نمی‌توان با جداسازی ساده و نگاه سیاسی به شهر کاهش داد. به‌جای چنین جداسازی‌هایی، باید یک رویکرد بوم‌شناختی را توسعه داد که هم‌زمان همه مختصات یک شهر را در نظر بگیرد. از این روی، سیاست‌های بوم‌شناختی بر استوارسازی سامانه پیچیده‌ای از رابطه‌های اجتماعی - طبیعی تمرکز کرده است (مویوس، ۲۰۰۸: ۱۵۲). در این سامانه، شهر در یک «مجموعه پایدار»^۱ ترکیب می‌شود. با این حال، مشکلات اجتماعی - اکولوژیک از تفکیک فضایی قدرتمندی که در ذهن بیشتر کنشگران سیاسی حکاکی شده است سرچشمه می‌گیرد (گولدرگ، ۲۰۱۱: ۱۳۴۰). جداسازی و برنامه‌ریزی تک‌خطی (اقلیدسی) شهر با سلطه زمینه‌های سیاسی، که در پی کارکردی گزینشی و ناب‌گردانی است، همواره جریان‌های مقاومت را در پس و پیش خود خواهد دید و دیپلماسی شهری را با معطلاتی همراه خواهد کرد.

در نظریات انتقادی پسامدرن، دیپلماسی شهری، با لحاظ‌کردن پیچیدگی‌های فرایند جهانی‌شدن به‌ویژه در بعد اقتصادی و همچنین توجه به مؤلفه‌های فضای جریان‌ها و بازیگران جدید نیمه‌دولتی و غیردولتی این عرصه، ابزار مناسبی برای تحقق منافع کنشگران بین‌المللی فراهم می‌آورد. در چنین فضای افقی در حکمرانی جهانی، که مبتنی بر حاکمیت چندسطحی، چندگانه، و چندلایه است، مشارکت بازیگران فراملی از جمله شهرها، شهرداری‌ها، و سازمان‌های مردم‌نهاد رو به افزایش است. به همین دلیل، ساختارهای مدیریتی قطعی و تقسیم‌بندی‌شده در شهرها وجود ندارد و مدیریت در شهرها همانند سیاست خارجی کشورها به سوی روندهای کثرت‌گرا و فرهنگ‌مدار حرکت می‌کند. درحقیقت، مدیریت شهرها همانند سیاست خارجی پس از تجربه کردن سه موج - ۱. تدبیر سیاست خارجی بر محوریت قدرت؛ ۲. تدبیر سیاست خارجی بر محوریت اقتصاد؛ و ۳. تدبیر سیاست خارجی بر محوریت فناوری - در حال حاضر، سیاست خارجی وارد عصر و دوره چهارمی شده است که فرهنگ (ارزش‌ها و هنجارها) محور اصلی آن را شکل می‌دهد (توحیدفام و دلیلی، ۱۳۹۵: ۳۱۱).

در ایران، برای نمونه، شهر تهران، به‌عنوان بزرگ‌ترین دیو شهر ایران، که توانسته است حکم‌روایی محلی را به منصه ظهور برساند، از زمانی که جلوه‌های مدرنیزاسیون بدان وارد شد، با نگرش اقلیدسی به ساخت سیاسی شهر اقدام کرده

است (متقی و قره‌بیگی، ۱۳۹۴: ۱۱۳). از این روی، سازمان‌دهی فضای تهران کاملاً با قدرت سیاسی درهم آمیخت و منطقه‌بندی‌های فیزیکی فضا به اساسی‌ترین فرایند مداخله حکومتی تبدیل شد و فضاهای فیزیکی این شهر بیش از پیش دامان گسترانید (مهردوی وفا و همکاران، ۱۳۸۸: ۴). بنابراین، در ساخت سیاسی فضای شهری به سبک مدرن، شهر به صورت به هم پیوسته ترسیم می‌شود؛ ساختمان‌ها، خیابان‌ها، و فضاهای باز به یک «نوشته» تبدیل می‌شوند و به مثابه خطوطی بر روی یک صفحه نمایش داده می‌شوند (دادز، ۱۳۹۳: ۹۶). این نقشه‌ها با رویکرد اقلیدسی، شکلی بدیع و بی‌پیشینه از پیوستگی و چشم‌انداز تازه‌ای از ساختمان‌ها و خیابان‌ها ارائه می‌دهند؛ از این طریق نقشه‌برداری موجودیت‌های گوناگون را در الگوهای هندسی همسان و همگن کنار هم می‌چیند. چشم‌انداز فیزیکی و هندسی نقشه به مدیران سیاسی شهری این امکان را می‌دهد که شهر را به مثابه یک «موجودیت جمعی» ببینند. اگر شهر «دید» شود، می‌تواند به مثابه یک نیروی سیاسی شکل بگیرد. پی‌رفت این رشد شتابان این است که فرایندهای اقتصادی توسعه‌محورانه و هندسه‌گرایی آنچنان پیچیده و درهم‌گیر می‌شوند که هرگونه سازمان‌دهی و مهار رشد فیزیکی و ساخت‌وساز شهر ناشدنی می‌نماید (هیلی، ۲۰۱۰: ۴۷). طراح‌های هندسی - فیزیکی شهری هیچ کمکی به فهم چگونگی کارکردهای متفاوت نواحی شهری نکرده است و پاسخی قانع‌کننده نیز برای این پرسش اساسی ندارد که چرا نواحی شهری متفاوت با الگوهای یکسان گسترش می‌یابند. هندسه‌گرایی با هدف توسعه فیزیک و ساخت‌وساز شهری «امکان درک تفاوت و پیچیدگی را در سپهر سیاسی برنامه‌ریزان و مدیران سلب می‌کند». از همین روی، شیوه‌های نگرش تکنولوژیک برای مدیریت سیاسی شهر در پی جای‌دهی گزینشی کنشگران شهری در چارچوب حکومتی خود بوده است. برآیند چنین روندی، ناتوانی در بازنمایی فضاهای پیچیده و ناهمگن در فضای شبکه‌ای - رابطه‌ای شهر و مشکلات پیچیده برآمده از آن است (الیس و رامانکاتی، ۲۰۰۸: ۴۴۲).

به منظور ارائه یک نمونه عینی از مدیریت سیاسی شهر به صورت فیزیک‌گرایی، می‌توان از کلان‌شهر تهران نام برد. این شهر با مدیریت هندسی - فیزیکی در طی یک دهه اخیر از نظر کالبدی و فیزیکی رشد کرده است و قلمرو شهری آن از جنوب تا شهر ری، از شمال به دامنه‌های دماوند، از غرب با شهرستان کرج، و از شرق به فیروزکوه امتداد یافته است؛ به گونه‌ای که تفکیک مرز واقعی میان تهران و شهرهای یادشده به دشواری ممکن است. چنین توسعه‌ای در نتیجه نگرش هندسی و فیزیکی است که در آن ساخت‌وساز و شکل‌های عینی (ابژکتو) و مدرن‌سازی اهمیت پیدا می‌کند. در واقع، تهران به عنوان یک زمین مسطح و دارای قابلیت سرمایه‌سازی در نظر گرفته شده است که می‌توان روی آن با ساخت و پرداخت اشکال هندسی و ساختارهای عینی یک موجودیت سرمایه‌داری به وجود آورد. این نگرش، همه تفاوت‌های جغرافیایی (اعم از طبیعی تا انسانی) شهر تهران را نادیده می‌گیرد و صرفاً به دنبال افزایش ساخت‌وساز و فایده‌گرایی است. نتیجه چنین نگرشی افزایش افسارگسیخته جمعیت در این شهر و مشکلات مدیریتی ناشی از اسکان و محیط زیست است. شهروندان تهران در چارچوب نگرش هندسی - فیزیکی نه به عنوان کنشگران فعال و حاملان فرهنگ، بلکه صرفاً به عنوان موجودیت‌هایی برای توجیه پروژه‌های ساخت‌وساز و افزایش گردش سرمایه تلقی می‌شوند. دست‌اندازی ساخت‌وسازها در کلان‌شهر تهران به دامنه‌های کوه دماوند و تخریب طبیعت به منظور ساخت‌وساز نتیجه عینی فیزیک‌گرایی در مدیریت شهر است. به دلیل گره‌خوردن نگرش فیزیک‌گرایی به ژئوپلیتیک سرمایه، مجموعه‌ای از نهادها و ساختارهای قدرت نیز در فرایند مدیریت هندسی - فیزیکی تهران به صحنه وارد می‌شود و فضا را برای انباشت سرمایه و افزایش تولید (ساخت‌وساز) مهیا می‌کند. این نوع مدیریت از درک پیچیدگی‌های فرهنگی و اکولوژیک شهرها عاجز است و این عناصر را به عنوان فضاهای بیهوده و غیرتولیدی در نظر می‌گیرد که پرداختن به آن‌ها مانعی برای گردش سرمایه و سود است. وضعیت کنونی شهر تهران، به عنوان فضایی آشفته و بحرانی، ایجاب می‌کند که با تغییر نگرش

هندسی - فیزیکی به سوی درک پیچیدگی‌ها و شبکه‌های متعدد انسانی، فرهنگی، و طبیعی است که غفلت از آن باعث افزایش تخریب طبیعت، انفجار جمعیت، و افزایش فاصله مرکز - پیرامون خواهد شد.

نتیجه‌گیری

هدف عمده نظریه‌پاسا ساختارگرایی، که با رویکرد اکولوژی (بوم‌شناسی) نیز درهم آمیخته است، گنجاندن شهر در درون مجموعه‌ای از همه ترکیبات و موجودیت‌هاست تا بتوان به صورت هم‌زمان از همه واقعیت‌های انسانی - طبیعی شهر پاسداری کرد. از این منظر، تفکیک هندسی فضا باید کنار گذاشته شود تا این فضاهای شهری درون مجموعه‌ای پایدار قرار گیرد. چنین مجموعه‌ای باید دارای خزانه پُر قدرتی از انسان و غیرانسان، طبیعی و اجتماعی، مادی و غیرمادی باشد. این مجموعه‌ها موجب گره‌خوردن مناطق فضایی در درون مجموعه رابطه‌های پیچیده فضایی می‌شوند. در این نوع سیاست، فضاهای شهری به گونه‌ای با هم هماهنگ و همساز می‌شوند که نوعی ثبات دارای قدرت تغییر برقرار باشد. در این راستا، در بررسی شهر تهران، به عنوان نمونه‌ای عینی از نوع مدیریتی فیزیک‌گرایی، مشخص شد نگرش هندسی - فیزیکی به این شهر سبب شده است صرفاً گردش سرمایه و سودآوری اهمیت یابد و عناصر فرهنگی و طبیعی به عنوان فضاهای مزاحم و غیرتولیدی به حاشیه رانده شود. نتیجه چنین مدیریتی در طی یک دهه اخیر در شهر تهران افزایش قلمرو فیزیکی این شهر به بهای تخریب طبیعت، انفجار طبیعت، و حجم لجام‌گسیخته ساخت‌وساز است. از این روی، برنامه‌ریزی و رابطه‌ها در شهری مانند تهران باید براساس نوعی از استراتژی پی‌بندی شود که دربردارنده ویژگی‌های نامتجانس فضا و مکان باشد. این ویژگی‌های نامتجانس مجموعه‌ای از موجودیت‌های فرهنگی و غیرهندسی است و امکان درک و گنجایش تفاوت‌ها و پیچیدگی‌ها را در برنامه‌های سیاسی مدیران شهری فراهم می‌کند.

منابع

۱. افضل‌ی، رسول و امیری، رسول، ۱۳۹۰، «بنیادهای شناخت‌شناسی و روش‌شناسی نظریه‌های پست‌مدرن در جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک»، فصل‌نامه پژوهش‌های جغرافیایی/انسانی، ش ۷۷، صص ۳۹-۶۰.
۲. افضل‌ی، رسول و کیانی، وحید، ۱۳۸۹، «تبیین جایگاه روش‌های اثباتی و فرااثباتی در مطالعات جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک»، فصل‌نامه پژوهش‌های جغرافیایی/انسانی، ش ۷۲، صص ۱۰۳-۱۲۰.
۳. تاجیک، محمدرضا، ۱۳۹۲، پسااست: نظریه و روش، تهران: نشر نی.
۴. توحیدفام، محمد و دلیلی، شهاب، ۱۳۹۵، جهانی‌شدن، شهرها و جهان محلی شدن دیپلماسی (مطالعه موردی: دیپلماسی شهری)، فصل‌نامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۶، ش ۲، صص ۳۰۳-۳۲۱.
۵. دادز، کلاوس، ۱۳۹۳، رویکردی نوین به ژئوپلیتیک/انتقادی، ترجمه رسول افضل‌ی، عمران راستی، افشین متقی، و رسول بابایی، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی.
۶. عباس‌زاده، محسن، ۱۳۹۵، «پسامدرنیته و بازتعریف دموکراسی کثرت‌گرا: از پولیاریسی به دموکراسی رادیکال»، فصل‌نامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۶، ش ۲، صص ۳۲۳-۳۴۲.
۷. کریمی، ایوب، ۱۳۹۰، «بررسی انتقادی- روش‌شناختی نظریه نقد ایدئولوژی اسلاوی ژیزک»، فصل‌نامه پژوهش‌نامه علوم سیاسی، س ۷، ش ۱، صص ۱۳۷-۱۵۹.
۸. کاویانی راد، مراد و قره‌بیگی، مصیب، ۱۳۹۷، جغرافیای انتخابات: مفاهیم، بنیادها و رویکردها، تهران: مرکز مطالعات راهبردی.
۹. کاویانی راد، مراد و قره‌بیگی، مصیب، ۱۳۹۵، تبیین نسبت اکولوژی و دموکراسی در نظریه پسااستارگرایی، فصل‌نامه برنامه‌ریزی و آمایش فضا، س ۲۰، ش ۲، صص ۲۷۳-۲۹۵.
۱۰. گودرزی، عباس، ۱۳۹۱، پسااستارگرایی: رهیافتی نو در نظریه و نقد ادبی معاصر، فصل‌نامه عرفانیات در ادب فارسی، دوره ۳، ش ۱۲، صص ۲۹-۴۶.
۱۱. متقی، افشین و قره‌بیگی، مصیب، ۱۳۹۳، واکاوای ساخت سیاسی فضای کلان‌شهر تهران بر پایه نظریه پسااستارگرایی، اولین همایش علوم جغرافیایی ایران، تهران، موسسه جغرافیا، http://www.civilica.com/Paper-ICGS01-ICGS01_211.html
۱۲. متقی، افشین و قره‌بیگی، مصیب، ۱۳۹۴، سینما و ژئوپلیتیک: درنگی بر بارنمایی زیست سیاست در حلقه‌های فیلم، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی.
۱۳. مرادی، اسکندر و افضل‌ی، رسول، ۱۳۹۲، اندیشه‌های جدید در ژئوپلیتیک: گفت‌وگو با پسااستارگرایی، تهران: زیتون سبز.
۱۴. مرداک، جانانان، ۱۳۹۲، جغرافیای پسااستارگرایی: رهیافتی به فضای رابطه‌ای، ترجمه زهرا پیشگاهی فرد و مصیب قره‌بیگی، تهران: زیتون سبز.
۱۵. مهدوی وفا، حبیب‌الله؛ رضویان، محمدتقی و مؤمنی، مصطفی، ۱۳۸۸، نقش اقتصاد سیاسی در ساختار فضایی تهران و پیرامون، فصل‌نامه محیط‌شناسی، دوره ۳۵، ش ۵۰، صص ۱-۱۴.
16. Abbass Zade, M., 2015, Post-Modernism and Redefinition of Pluralistic Democracy: from Oligarchy to Radical Democracy, *Politics Quarterly*, Vol. 46, No. 2, PP. 323-342.
17. Afzali, R. and Amiri, R., 2010, Epistemology and Methodology of Postmodernism Theories in Political Geography and Geopolitics, *Human Geography Research*, Vol. 77, No. 3, PP. 39-60.
18. Afzali, R. and Kiyani, V., 2009, Explanation of the Positivist and Post-Positivist Methods in Political Geography and Geopolitics, *Human Geography Research*, Vol. 72, No.1, PP. 103-120.

19. Angermüller, J., 2007, *Nach dem Strukturalismus. Theoriediskurs und intellektuelles Feld in Frankreich*, Berlin: Bielefeld.
20. Angermüller, J., 2014, *Poststructuralist Discourse Analysis. Subjectivity in Enunciative Pragmatics*. Houndmills, Basingstoke: Palgrave Macmillan
21. Dodds, K., 2013, *New Approach to Critical Geopolitics*, Translated by Rasoul Afzali, Emran Rasti, Afshin Mottaghi and Rsoul Babaei, Tehran: Jahad-e Daneshgahi.
22. Ellis, E. C. and Ramankutty, N., 2008, Putting people in the map: anthropogenic biomes of the world, *Front Ecol Environ*, Vol. 6, No. 8, PP. 439-447.
23. Erikson, E., 2013, Formalist and Relationalist Theory in Social Network Analysis, *Sociological Theory*, Vol. 31, No. 3, PP. 220-242.
24. Gharagozlou, A., 2004, Urban Planning for Tehran By Using Environmental Modeling and GIS/RS, *1st FIG International Symposium on Engineering Surveys for Construction Works and Structural Engineering Nottingham*, United Kingdom, 28 June – 1 July 2004, PP. 1-11.
25. Goldberg, A., 2011, Mapping Shared Understandings Using Relational Class Analysis: The Case of the Cultural Omnivore Reexamined, *American Journal of Sociology*, Vol. 116, PP. 1397-1436.
26. Goudarzi, A., 2011, Post-Structuralism: New Approach in Theory and Critics of Contemporary Literature, *Erfaniyat Dar Adab Farsi*, Vol. 12, No. 3, PP. 29-46.
27. Healey, P., 2010, *Making Better Places: People, Planning and Politics in the 21st Century*, Houndmills: Palgrave Macmillan.
28. Hillmann, H., 2008, Mediation in Multiple Networks: Elite Mobilization before the English Civil War, *American Sociological Review*, Vol. 73, PP. 426-454.
29. Karimi, A., 2010, Critical-Methodological Explanation of Ideology in Slavoj Žižek, *Political Sciences Quarterly*, Vol. 7, No. 1, PP. 137-159.
30. Kavianirad, M. and GharehBeygi, M., 2015, Explanation of the Correlation between Democracy and Ecology in the Post-Structuralism Theory, *Spatial Planning*, Vol. 20, No. 2, PP. 273-295.
31. Kavianirad, M. and GharehBeygi, M., 2018, *Geography of Election: Concepts, Foundations and Approaches*, Tehran: Center for Strategic Studies.
32. Latham, A., 2002, Rethorizing the scale of globalisation: topologies, actor-networks, and cosmopolitanism, in Herod A & Wright M W eds, *Geographies of Power: Placing Scale* (Blackwell, Oxford).
33. Madanipour, A., 2006, Urban planning and development in Tehran, *Urbanization and the Iranian Revolution*, Vol. 23, No. 6, PP. 433-438.
34. Mahdavi Vafa, Habibolah, Razaviyan, Mohammad Taghi, Moumeni, Mostafa 2008. The Role of Political Economy of Tehran's Spatial Construct and it's Surroundings, *Mohit-Shenasi*, Vol. 50, No.35: 1-14.
35. Moebius, S., 2008, *Poststrukturalistische Sozialwissenschaften*, Frankfurt am Main: Suhrkamp.
36. Moradi, E. and Afzali, R., 2012, *New Thoughts in Geopolitics: Discourse and Post-Structuralism*, Tehran: Zytoun Sabz Publisher.
37. Mottaghi, A. and GharehBeygi, M., 2013, Analyzing of Political Construction of Tehran based on Post-Structuralism, *The First Conference of Iranian Geographical Science*, Tehran, Geography Institute: http://www.civilica.com/Paper-ICGS01-ICGS01_211.html
38. Mottaghi, A. and GharehBeygi, M., 2014, *Cinema and Geopolitics: Scrutiny on the Representation of Bio-Politics in the Reels*, Tehran: Jahad Daneshgahi Publisher.

39. Murdoch, J., 2012, *Post-Structuralism Geography*, Translated by Zahra Pishgahifard and Mosayeb GharehBeygi, Tehran: Zeytoun Sabz Publisher.
40. Næss, P., 2012, Critical realism and the meta-theoretical foundations of urban planning, *Paper presented at the CUMULUS conference*, Oslo, May 14, 2013 (18 pages). (Alternatively, for participants able to read Norwegian: Næss, P. (2012) Kritisk realisme og byplanforskning, *FORMakademisk*, Vol. 5, No. 2.
41. Pløger, J., 2008, Foucault's dispositif and the city, *Planning Theory*, Vol. 7, No. 1, PP. 51-70.
42. Raulet, G., 2009. Structuralism and Post-Structuralism: An Interview with Michel Foucault. *Telos*. Vol. 3, No. 5, PP. 195–211
43. Smith, R. G., 2005, Networking the City, *Geography: An International Journal*, Vol. 90, No. 2, PP. 172-176.
44. Tajik, M. R., 2012, *Post-Politics: Theory and Method*, Tehran: Ney Publisher.
45. Thrift, N., 2003, Space: the fundamental stuff of human geography, in Holloway S L, Rice S P & Valentine G eds. *Key Concepts in Geography* (Sage, London), PP. 95-107.
46. Tohidfam, M. and Dalili, Sh., 2015, Globalization, Cities and Loco-Globalization in Diplomacy (Case Study: Urban Diplomacy), *Politics Quarterly*, Vol. 46, No. 2, PP. 303-321.
47. Torres, N. R., 2014, Urban Governmentality and Public Participation, *Planning and Power*, Vol. 3, No. 13, PP. 1-10.
48. Whatmore, S., 2002, *Hybrid Geographies: Natures, Cultures, Spaces*, Thousand Oaks, CA: Sage Publications.